

نقد و بررسی فیلم لامینور LA Minor | داریوش مهرجویی



مواردی که در فیلم لامینور مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم:

- مقدمه ای بر فیلم لامینور
- نقدی بر شخصیت دختر در فیلم لامینور
- مقایسه فیلم علی سنتوری با فیلم لامینور مهرجویی
- نقد فیلمنامه فیلم لامینور
- بررسی تناقضات فیلم لامینور
- مشاهده ترنر فیلم لامینور (در انتهای مقاله)
- ثبت کامنت و مشاهده نظر سایر دوستان (در انتهای مقاله)

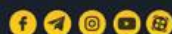


استودیو کاتشو

ارائه خدمات فیلمسازی و تدوین

- ✓ ایده پردازی و سناریو تیزر های تبلیغاتی
- ✓ تولید فیلم مستند و فیلم سینمایی کوتاه
- ✓ طراحی و ساخت انیمیشن و موشن گرافیک
- ✓ ساخت موزیک ویدئو ، فیلم مراسم و فرمالیته

کلیک کنید



www.Cutsho.com



مقدمه ای بر فیلم لامینور

موهایی که در آسیاب سفید نشد، سابقه‌ای که با دود تنور سیاه شد! اساس مشکل لامینور تناقض است. تناقض همه‌چیز با همه‌چیز. خانواده‌ای مدرن با عقایدی سنتی. پدری که می‌گذارد دخترش دوچرخه سوار شود ولیکن نمی‌گذارد گیتار دستش بگیرد. خانواده‌ای که با استایل مدرن لباس پوشیدن دخترش مشکلی ندارد اما با ساز زدن او مشکل دارد. مبنای فیلم در کشمکش ذهنی فیلمنامه‌نویس مخدوش شده است. پدر بازاری خشک متعصب که برای یک کنسرت رفتن حکومت نظامی برقرار می‌کند ولی در عین حال رمانتیک است؛ رمانتیک به معنای امروزی، جوری که قربان‌صدقه زنش می‌رود برای امروز است، برای جوان امروزی‌ست. اتفاقاً همسر پدر بازاری هم تپیی مدرن دارد. حال زمانی که فیلم‌ساز می‌خواهد انسانی مرتجع را به نمایش بگذارد، اینگونه تناقضات مانع پرداختن صحیح به شخصیت می‌شود. در جای دیگر، این انسان استوار و خشک چرا وقتی ساز را در دست دخترش می‌بیند به قدری اذیت می‌شود که قلبش می‌گیرد؟ این احساس چگونه به چنین فردی چیره می‌شود؟ (البته بماند که این سکانس چقدر خنده‌دار بود و به کم‌دی ناخواسته خون شد نزدیک می‌شد). وقتی این انسان، پدری همچون شخصیت علی نصیریان در فیلم داشته چگونه این چنین خشک بار آمده؟ این سوالات راجع به شخصیت سیامک انصاری انتها ندارد.



نقدی بر شخصیت دختر در فیلم لامینور

می‌رویم سراغ دختر؛ از اول تا انتهای فیلم ما شخصیت دختر را یک شخصیت مستقل و یاغی می‌بینیم و با خودمان می‌گوییم: «خب چرا این دختر نمی‌ره تا مستقل از همه زندگی خودشو شروع کنه؟» تا به بخشی از یک نریشن می‌رسیم (که از اول فیلم در گوشمان وزوز می‌کند، بی‌آنکه با آن توضیح و تفسیر احساساتمان برای شخصیت به غلیان دربیاید) این بخش نریشن به ما فهماند که گویی دختر، جرأت ترک خانه را ندارد و به همین علت همواره مطیع بوده. در وهله اول به نظرم اوستا (منظور فیلم‌ساز است!) هنوز مفهوم مطیع را درک نکرده و در وهله دوم این دیالوگ چیزی را خنثی نمی‌کند چون دیر شده و درک‌مان از شخصیت، سیصد و شصت درجه با چیزی که فیلمنامه می‌خواهد فرق دارد. پس تمام دست و پا زدن‌های شخصیت دختر برای حضور در خانه برایمان بی‌معنی می‌شود. یک جایی از فیلم در صحبت‌های دختر با علی‌نصیریان دختر به پدر بزرگش می‌گوید که شما تنها عشق من در این خانه هستید. در صورتی که قلبش به ما مخاطبان که محرم اسرارش بودیم، گفته بود که عاشق پدرش هم هست. این دوگفتار فاصله زمانی زیادی باهم ندارند و باعث احساس دوگانگی و ندانستن می‌شوند. فصل مهمانی تولد فیلم را به یاد بیاورید. این دختر که آنقدر مستمع‌آزاد است، پس در راستای بحث قبلی چرا زندگی مستقل خود را شروع نمی‌کند.



مقایسه فیلم علی سنتوری با فیلم لامینور مهرجویی

اشاره‌ای کردم مبنی بر اینکه شور موسیقی در دختر دیده نمی‌شود و همه‌اش درآوردن اداس است. ما با درآوردن ادای رهبر ارکستر بودن یا با فرش، گیتار زدن شور موسیقی نمی‌آفرینیم، شور موسیقی یعنی سنتوری و نابغه‌ای به نام علی سنتوری. با اینکه سنتوری فیلم متوسط روبه‌ضعیفی‌ست (عقیده فعلی) یک نابغه‌ی لعنتی در موسیقی را شکل می‌دهد و برگ برنده‌ی خلق این شخصیت، به کارگیری اردوان کامکار برای موسیقی‌ای غیر از موسیقی فیلم است، موسیقی‌ای که خودش برای خودش شناسنامه دارد و الزامی ندارد روی فیلم بنشیند تا احساسش به صورت تمام منتقل شود. موسیقی‌ای که بسیار فکر شده حالات روانی علی سنتوری را حتی در نت‌هایش شکل می‌دهد [زمان نوشتن این چند جمله در حال گوش کردن به قطعه سنگ‌صبور بودم و عجیب دلم برای سنتوری تنگ شد]. ولی چنین اشتیاقی در شخصیت دختر وجود ندارد چون هنرمندی ساخته نمی‌شود. حالا چرا هنرمند ساخته نمی‌شود؟ چون هنری وجود ندارد! هنر زایدی‌دهن هنرمند است و هیچ نشانه‌ای از حالات روانی دختر در قطعه‌ای که ساخته‌است وجود ندارد (شروع قطعه تقریباً مثل سرود ای ایران است) حتی ابتکاری هم درون موسیقی‌اش وجود ندارد تا بیننده به وجد بیاید.

نقد فیلمنامه فیلم لامینور

شخصیت پیش‌خدمت خانه را به یاد بیاورید. فردی که از سیامک‌انصاری حساب می‌برد و حکومت نظامی را اجرایی می‌کرد. کمی جلوتر می‌رویم، همین شخصیت به دختر در تشکیل مهمانی کمک کرد و حتی او را ترغیب کرد تا در مهمانی ساز بزند، به عقب باز می‌گردیم، او حتی با مرگ مرتضی پاشایی هم احساساتی شد. خب قطعاً این شخصیت خانه‌زاد، علی نصیریان را بزرگ‌تر خانه حساب می‌کند. پس چرا آب به آسیاب سیامک انصاری می‌ریزد؟ چرا به پادرمیانی علی نصیریان عمل نمی‌کند؟ فیلمنامه ارتباط و کشمکش عاطفی نمی‌سازد؛ در دو سه سکانس کاوه آفاق را نشان می‌دهد که یا در حال خواندن یا ساز زدن است و ابداً به جز یک صدم احساس بین این‌ها عشق قوی‌ای را حس نمی‌کنیم. مهرداد صدیقیان هم مثل کاوه آفاق در چند سکانس رفت و آمد دارد، جالب اینجاست که ما بین دختر و صدیقیان، عشق را بیشتر احساس می‌کنیم تا میان آفاق و دختر، حداقل بین این دونفر لبخندی رد و بدل می‌شود.

بازهم سنتوری را به یاد بیاورید چقدر احساسات بین فراهانی و رادان قوی بود، چگونه فیلمنامه زمینه می‌ساخت. و شاید اصلاً صدیقیان دختر را دوست ندارد وگرنه بی‌معنی‌ست که با نشان دادن لایو دختر برای او دردرس درست کند که البته معلوم نیست بعد از تذکرات مداوم دختر کدام کله‌خوری لایو را گرفته.



نگاهی به شخصیت پردازی کاراکترها در فیلم لامینور

اسم مهرداد صدیقیان را آوردم و یاد یکی از مجموعه تناقضاتی که ازشان اسم بردم افتادم. استایل و تیپ صدیقیان در فیلم، کم از سریال سقوط یک فرشته ندارد. جوان مدرنیست که انگار تازه از اسکی بازگشته و شب هم با دختری قرار دارد. حتی تیپ کت و شلوارش هم نتوانسته کمکی به ذهنیت بیننده بکند و بیننده شخصیت را قبول نمی‌کند. چنین اتفاقی برای سیامک انصاری هم در فیلم می‌افتد. چهره سیامک انصاری شبیه پدرهای همراهیست که به هر در و پیکری می‌زنند تا فرزندشان در چیزی که دوست دارد ترقی کند، نه فردی که حتی سد راه فرزندش می‌شود؛ ولیکن بازهم سنتوری را پیش چشمتان مرور کنید استایل مسعودرایگان در فیلم چقدر خوب یک انسان خشک‌تعصب را نشانگر می‌شد.

فیلم چنین نشان می‌دهد که علت مشکل داشتن انصاری با موسیقی، مرگ برادرش است. این دلیل ما را راضی نمی‌کند چون احساسی به ما منتقل نمی‌کند؛ این اتفاق در فیلم قوام نیافته و تنها در یک سکانس توضیح و یک دیالوگ از انصاری قابل پیگیریست. در هیچ جای دیگر این فقدان احساس نمی‌شود، گویی که انگار اصلاً برادری وجود نداشته. همین اتفاق برای مرگ رفقای علی‌نصیریان هم می‌افتد، آن اتفاق هم به خوبی ورز داده نشده تا عمل بیاید.



بررسی تناقضات فیلم لامینور

در آغاز، به تناقضات فیلم اشاره کردم، این هم تناقضی دیگر: چگونه فردی که اول فیلم می‌گوید دور دختر منو "خیط" بکشید در ادامه از لفظ تاجرمانانه استفاده می‌کند؟

شخصیت‌های فیلم در برخی از سکانس‌ها امیدها مومن‌شان گل می‌کند و حرف‌های گنده‌تر از دهانشان می‌زدند، حرف‌هایی که ابداً به قد و قواره‌شان نمی‌آمد، این نشان‌دهنده همان روحیه فلسفه‌دوست مهرجویی‌ست. این روحیه تا زمانی خوب است که باعث چپاندن حرف در دهان شخصیت‌ها و وصله‌پینه فلسفه به فیلم نشود، اما در لامینور برعکس شده. یکی از دلایل به دل نشستن سنتوری، همین حرف نزدن از چیزی‌ست که به قواره فیلم نمی‌آید.

از تمام این‌ها که بگذریم، بازی‌های فیلم به قدری سطح پایین است که مخاطب احساس می‌کند درحال دیدن تست بازیگری‌ست (ضعیف‌ترین بخش هم گرفتن قلب انصاری زمان دیدن ساز و دختر است) البته در این میان کاوه‌آفاق بازی خوبی را از خود ارائه کرده که کاملاً در خدمت فیلمنامه و نقش است.

حالا که یادم می‌آید اوایل فیلم یک سکانس بحث خانوادگی بود که میان آن مادر داشت پرتقال پوست می‌کند. زمانی که حتی دست از کندن پوست پرتقال برداشته بود، پلانی نزدیک از پرتقال در حال پوست کندن نمایش داده می‌شد؛ این یعنی ترتیب غلط در نماها. از نما نام بردم، خودمانیم حقیقتاً من انقدر نمای بسته بدون خلاقیت در فیلم دیدم که احساس کردم پای تلویزیون نشسته‌ام و در حال دیدن فیلم تلویزیونی جمعه هستم (همین ازدیاد نماهای بسته در سالن سینما باعث خستگی مخاطب می‌شد).



جمع بندی و سخن پایانی

و اما به پایان فیلم می‌رسیم. دو نظریه برای پایان فیلم مطرح است: اول اینکه تمام این اجرای خیابانی در ذهن دختر است (طبق گفته‌اش در نریشن) و دو اینکه این اتفاق کاملاً واقعی است. در هر دو صورت هم فیلم در پایان بندی فلج است. اگر نظر اول درست باشد، ابدأ هیچ سرانجام یا نیمچه سرانجامی برای فیلمنامه وجود ندارد، طوری که انگار یک نگاتیو را بدون هیچ مقدمه‌ای از وسط به دو قسمت تقسیم کرده باشند. اگر هم نظر دوم نظریه اصلی باشد که دیگر شوخی نکنید، چون شوخی‌اش هم قشنگ نیست. بامداد و ایستادن رهگذرها به گوش دادن موسیقی را باور کنم یا پیدا شدن دختر توسط نصیریان و فرهی را؟! در تمام طول فیلم، فیلمساز می‌خواهد سنتوری را بازسازی کند. این را از همان اوایل فیلم می‌توان تشخیص داد. سر دختر بر شیشه ماشین و نریشن، یا حتی نوع روایت و تدوین غیرخطی که بازهم به داد فیلم نمی‌رسد. ولی در انتها به کپی نامطلوبی از سنتوری تبدیل می‌شود. این باتلاق خون‌شدیسمی است که فیلمسازان پیشکسوت ما در آن گیر افتادند. گاهی خوشحال می‌شوم که برخی از فیلمسازان بزرگ ما دیگر فیلم نمی‌سازند چون ممکن بود آن‌ها هم در منجلاب خون‌شدیسم غرق شوند. درانتها باید بگویم که موهای داریوش مهرجویی در آسیاب سفید نشد، ولی سابقه‌اش با دود تنور تجربه جدیدش سیاه شد!

نویسنده

هومن قصری

خدمات فیلمسازی استودیو کاتشو

ساخت تیزر تبلیغاتی

ساخت فیلم صنعتی

ساخت فیلم مستند و فیلم کوتاه سینمایی

طراحی موشن گرافیک و انیمیشن سازی

ساخت فیلم مراسم ، فرمالیته ، موزیک ویدئو و...

خدمات ویدیو مارکتینگ و سوشیال مدیا

کاتشو